

گردشی در بوستان*

حبیب یغمایی

کلید واژه‌ها:

اگر خوانی او را خدای سخن
سزای وی است و سزای سخن

نخستین کتابی که شیخ اجل سعدی شیرازی پرداخته و مورد اقبال و توجه عوام و خواص واقع شده بوستان سعدی یا سعدی‌نامه است. سعدی در آغاز جوانی، ظاهراً در حدود ششصد و بیست، به قصد تحصیل از شیراز به بغداد رخت بر بسته و پس از مدت‌های توقف در آن شهر؛ برای تکمیل نفس، و سیر انفس و آفاق به دیار مغرب روی آورده و شام و سوریه و عربستان و ممالک شمالی افریقا را به قدم سیر و سیاحت در نور دیده، از هر گوشه تمتعی و از خرمن خوشه‌ای یافته؛ و پس ازین مسافرت‌های طولانی که سی سال یا بیشتر مدت گرفته در موقع بازگشت، نتیجه آزمایش‌های تلخ و شیرین زندگانی را فراهم و به ارباب معنی و دوستان وطن به ارمغان آورده است:

*. یغما، سال ۱۶، شماره ۶، شهریور ۱۳۴۲، صص ۲۴۱-۲۴۵.

دریغ آمدم زان همه بوستان
تهی دست رفتن بر دوستان
بدل گفتم از مصر قند آورند
بر دوستان ارمغانی برند

مرا گر تهی بود از آن قند دست‌سخن‌های شیرین‌تر از قند هست
درین مسافرت‌ها، سعدی، طرح دو کتاب مقدس بوستان و گلستان را
ریخته، و شاید قسمتی از اشعار و داستانهای این دو را ساخته بوده است، ولی
تنظیم و تبویب این دو گنج نامبردار در شیراز انجام پذیرفته، چه ازین اشاره که
در دیباچه گلستان شده است که «فصلی دو در همان روز اتفاق بیاض افتاد»
معلوم می‌شود مسودات اوراق گلستان حاضر بوده که در یک روز دو فصل آن از
سواد به بیاض آید.

هر قسمت که از آثار سعدی انتشار می‌یافته موجب شگفتی و اعجاب
عموم واقع می‌شده و مردم دست به دست می‌برده‌اند، و می‌خوانده‌اند، و
می‌ستوده‌اند؛ و درین میان پراکنده‌گویانی نیز بوده‌اند که این آثار را به نظر
حسادت و به چشم خشم می‌نگریسته‌اند:

پراکنده‌گویی حدیثم شنید
جز احسنت‌گویی طریقی ندید
هم از خبث نوعی در آن درج کرد
که ناچار فریاد خیزد ز درد

و این پراکنده‌گویان جز از حسودان بدخواه که در آغاز ظهور نوابغ از

رشک به خود رنج می‌نهند ممکن است زاهدنمایان و ستمگران بوده باشند چه شیخ اجلّ در پرده‌دری و گوشمالی این دو طایفه دلیر و بی‌پروا سخن گفته، چنانکه در خطاب به اتابک ابوبکر بن سعد تصریح می‌فرماید:

ترا عادت ای پادشه حق روی است

دل مرد حق‌گوی ازینجا قوی است

عجب نیست گر ظالم از من بجان

برنجد، که دزدست و من پاسبان

بعد از انتشار بوستان شهرت سعدی عالم‌گیر شده و مخالفان و حسودان نیز به عظمت مقام او تسلیم شده‌اند و این نکته از مقایسه بوستان و گلستان بخوبی آشکار است، اگر در بوستان جای جای فروتنی می‌کند، و اسرار عشق و جوانی رادر لفافه‌ای زیبا می‌پیچد، در گلستان به حق و انصاف بارها خود را ستوده و در باب عشق و جوانی آشکارا تر سخن گفته است. در بوستان می‌فرماید: (سال ۶۵۵)

قبا گر حریرست و گر پرنیان

بناچار حشوش بود در میان

تو گر پرنیانی نیابی مجوش

کرم کار فرما و عیش بی‌پوش

همانا که در فارس انشای من

چو مشک است بی قیمت اندر ختن

اما در دیباچه گلستان می‌گوید: (۶۵۶)

«...گلستانی توانم تصنیف کردن که باد خزان را بر ورق او دست تطاول نباشد
و گردش زمان عیش ربیعش را به طپش خریف مبدل نکند
بچه کار آیدت ز گل طبقی
از گلستان من ببر ورقی
گل همین پنج روز و شش باشد
وین گلستان همیشه خوش باشد...»
«.. قصب‌الجیب حدیثش که همچون شکر می‌خورند و رقعہ منشآتش که چون
کاغذ زر می‌برند...»

همه می‌دانند که سعدی عمری طولانی داشته، مسافرت بسیار کرده، سختی‌هایی در زندگانی دیده که دیگران آن توانایی و تحمل را نداشته‌اند، با هر صنف و هر طبقه از عرفا، و دانشمندان، و سلاطین، و صدور؛ تا پیشه‌وران، و کاروانیان، و درویشان، و مسکینان آمیزش و معاشرت داشته. از ایام کودکی به تحصیل و بحث و مطالعه همت گماشته، به تزکیه نفس و تصفیه اخلاق پرداخته. مردی بوده است متدین، مهربان، متواضع، ساده‌دل، آموزگار، آمیزگار، نجیب، چاره‌اندی، خیرخواه، عالمی عارف، عارفی عالم، حکیمی صاحب‌نظر، شاعری شیرین‌زبان... و حقاً و عقلاً چنین کسی که تالی پیغامبران و برگزیدگان است می‌تواند و سزاوارست که تربیت و هدایت قوم را به عهده گیرد.

سعدی این وظیفه را به خوبی انجام داده. اصول عملی اخلاق و تربیت را با استدلال عقلی و نقلی، با بیانی سحرانگیز و آسمانی در بوستان خود بیان فرموده که بی‌شبهه هر کس متن بوستان را راهنمای خود قرار دهد از دیگر کتابها بی‌نیاز و در اصلاح امور معاشی و معادی رستگار و سعادت یار خواهد بود.
درین کتاب کم‌حجم پرمغز، جذاب، تمام دقائق و اسرار زندگی نهفته

است. هر بیتی از آن دستوری است اخلاقی و اجتماعی که هیچ وقت کهنه نمی‌شود، و همیشه و در هر زمان و برای هر کس شایسته پیروی است.

شعرای عارف عالی مقام ما، به ظواهر زندگانی چندان توجه ندارند. آنها با بیان سحرآمیز خود روح را به پرواز در آورده در عوالمی دیگر سیر می‌دهند، عالمی که در آن تعلق و بستگی نیست، و روح مجرد بجایی که فراتر مجال نیست و فرشته از سیر باز می‌ماند قطع مراحل می‌کند و رسد آدمی به جایی که بجز خدا نبیند، ولی سعدی در جزئیات امور زندگانی ما وارد می‌شود، و در هر موضوع دستور می‌دهد، و مانند مهربان‌ترین مربی‌ها، و غمخوارترین پدرها با کمال اخلاص و دلسوزی پند می‌دهد و بکار نبستن آن نصایح را به ملایمت ملامت می‌کند:

ازین به نصیحت نگوید کست
اگر عاقلی یک اشارت بست
دریغ است ازین روی برتافتن
کزین روی دولت تان یافتن

با توجه دادن به معاد، از تحصیل معاش غافل نمی‌ماند. تربیت روح و جسم هر دو را سفارش می‌کند. تشویق به زناشویی و استحکام اساس خانوادگی، وظیفه زن نسبت به شوهر، وظیفه شوهر نسبت به عیار، تربیت فرزند، آمیزش با مردم، احسان با نیک و بد، صدق دادن به مسکینان، ترحم به حیوانات، دوری از طمع و توقع، تشویف به کسب و کار... و هزاران رموز و نکات دیگر را - که همیشه محل بحث و مورد توجه علمای اجتماع بوده و خواهد بود - به ما می‌آموزد.

می‌فرماید: شخص باید به کدّ یمین و عرق جبین، لقمه‌نانی فرا چنگ آرد و با آن چه به دست می‌آید بسازد، چشم طمع به این و آن ندوزد، توقع را از خود براند تا رانده نشود، نان از عمل خویش خورد و منت از حاتم طائی نبرد، رنج برد و راحت رساند، پیدا کند و ببخشد، بلندی و بزرگی را درگرد کردن و نهادن نداند، شیر درنده باشد و خود را چو روباه شل نیندازد... چقدر بی‌انصاف و بی‌خبرند آنان که منظور سعدی را از قناعت به گدایی تعبیر می‌کنند!

در بحبوحه نفوذ روحانیت و توجه خلق به ظاهر مذهب، حقیقت طریقت و مذهب را با سادگی و شیرینی تمام می‌گوید. در پرده‌داری زاهدان ریایی از این ساده‌تر و روشن‌تر چه می‌توان گفت؟

سپید و سیاه جامه بردوخته
 به سالوس و، پنهان زر اندوخته
 سوی مسجد آورده دکان شید
 که در خانه کمتر توان کرد صید
 ره کاروان شیرمردان زنند
 ولی جامه مردم، اینان کنند

شیر و راهزن را بر فاسق پارسا پیرهن برتری می‌نهد. عبادت را بجز خدمت خلق نه می‌داند، و کرامت را جوانمردی و نان‌دهی می‌شمارد، و تصریح می‌فرماید که منظور اصلی از روزه گرفتن آن است که چاشت خود را به فقرا دهند:

خورنده که خیرش برآید ز دست
 به از صائم‌الدهر دنیا پرست

مسلم کسی را بود روزه داشت
 که درمانده‌ای را دهد نان چاشت
 و گرنه چه لازم که سعی بری
 ز خود بازگیری و هم خوود خوری

سعدی، حقیقت مردمی را درین می‌داند که شخص خود را چنان تربیت کند که برای دیگران مفید واقع شود، و وجود خود را ارجمند و نافع سازد، و به دیگران خیر و فایده رساند، و در استدلال این نکته لطف بیانی به کار می‌برد که دلی از سنگ سخت‌تر باید که متأثر نشود. این است تربیت سعدی:

اگر نفع کس در نهاد تو نیست
 چنین گوهر و سنگ خارا یکی است
 غلط گفتم ای یار شایسته خوی
 که نفع است در آهن و سنگ و روی
 چنین آدمی مرده به ننگ را
 که بر وی فضیلت بود سنگ را!

سعدی کامل‌ترین نابغه‌ای است که روزگار در شعر و ادب پرورانده و اگر پدر پیر فلک بسیار هم صبر کند مادر گیتی چنو فرزند نتواند زاد! و بر فرض محال اگر هم فرزندی به کمال زاید سعدی خواهد بود، مگر فکر و مغز آدمی چه قدر تحمل و استعداد دارد؟

سعدی شاعر بزرگ دنیاست و بوستان او بهترین کتاب، در بوستانش گردشی کنید تا این حقیقت را دریابید.

